

و چون آنچه از گفتارهای ارزمند نیاکان ما در آئین خردمندی تاکنون بجاویدان مانده زیرکانرا دراین جهان بسی بکار آید و خردمندا ترا دانش و بینش افزایش دهد و دیدم که چیزی از آنرا در نامه‌ای نگارم تا مگر یاران از آن سودی فراوان گیرند و هوشمندان بهره‌ی پایان یابند.

بدانکه مرا در نگارش این نامه کلامه آنباشد که ترا از اندرزه‌های سودمندی آگاه گردانم که اگر آن نیاموزی روزگاران با تلخی بیاموزد پس آن به که خود گوش و هوش فرا داده و بدانسان که نبشته آید کارفرمائی تاپیش ازینکه خوی بدت در نهاد جای گیرد از آن دوری گزینی تا در رهای آن سختی نبری

اگر پند خردمندان ز جان و دل نیاموزی جهان آن پند با تلخی بیاموزد ترا روزی ولی آنکه که خوی بد ترا خوی نخستین شد از آن رستن نیارانی در آن آتش همیسوزی

ذبیح بهروز

بقیه دارد

۲ - حکیم نیشابوری عمر خیام

بقیه از شماره ۱۱ سال اول

اکنون کمال عنایت آنست که بدولت تو در گوشه‌ای بپیشینم و بنشر فراید علمی و دعای درازی عمر تو مشغول باشم و بر همین سخن اصرار نمود چون دانستم که مافی الضمیر خود را بی تکلف می گوید هر ساله جهة اسباب معاشی او هزار و دوپست دینار بر املاک نیشابور نوشتم و او بعد از ان بموطن خویش بازگشت و تکمیل فنون کرد و خصوصاً فن هیئت و دران بدرجه رفیعه ترقی رسید و

در نوبت جهان‌داری سلطان ملک‌شاه بمر و آمد و در علم حکمت تالیفات ساخته و سلطان باو عنایتها فرمود و بان مرتبه بلند که کبار علما و حکمارا باشد رسید.

عجب آنکه نه «ابن خلکان» در کتاب «وفیات الاعیان» خود و نه متمم کتاب او «ابن شاکر» در «فوات الوفيات» نامی از خیام نمی‌برند. اما «کاتب چلبی» [حاجی خلیفه] معروف در اثر خود که موسم به «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» است در سه جا از خیام ذکر کرده است که اولی در طبع لایپزیک (۱۸۳۵ میلادی) در صفحه ۵۸۳ جلد دوم، و دومی در صفحه ۵۷۰ جلد سوم و سومی در صفحه ۲۷۳ جلد ششم بقرار ذیل ثبت شده:

۱— «قال الفاضل عمر ابن ابراهیم الخیامی ان احد الدعانی التعلیمیة من الرياضی هو الجبر و المقابلة و فيه ما یحتاج الی اصناف من المقدمات معتاصهٌ جدا متعذر حلها.» ۲— «زیج ملک‌شاهی لعمر الخیام. ذکره عبد الواحد فی شرح سی فصل.» ۳— «مہجۃ التوحید لعلاء الدولة الملك با الری کان معاصراً لعمر خیام.»

حقیقت حال در موضوع رباعیات خیام آنکه هنوز میزانی که اصل و قلب آنها را از هم تفریق نماید در دست نیست، و اگر به نسخه‌های چاپ ایران یا هند عطف نظر نمائیم از ششصد تا هزار و زیادتر رباعی بخیم اسناد شده است که در میان آنها شماره بزرگی از گفته شعرای دیگر مانند خواجه عبدالله انصاری، ابو سعید ابی الخیر حتی فردوسی و حافظ و غیره است. قدیمترین نسخه خطی رباعیات که در دست داریم همانست که چنانچه در مقدمه نیز ذکر شد، در سال ۸۶۵ هجری یعنی سه قرن و نیم بعد از

خیام نوشته شده است و آن در زیر نمره ۵۲۵ در کتابخانه "بودلین" شهر "آکسفرده" انگلستان محفوظ است. شماره رباعیات در این نسخه از دویست و پنجاه نمیگذرد. پروفیسور "ژو کووسکی" تنها هشتاد رباعی از اینها را از سروده خیام می‌شمارد. با اینهمه تا نسخه قدیمتر و میزان بهتری بدست نیامده است مقایسه و رد یا قبول رباعیها کار یست دشوار.

میرخوند مؤلف "روضة الصفا" که در قرن نهم هجری بر حیات بود نیز در جلد چهارم این اثر خود همان حکایت همشاگردی را چنین روایت کند: "خوجه نظام الملك گوید که امام موفق نشابوری روح الله روحه از کبار علماء خراسان بود و بسیار معزز و متبرک و سن شریف اش از هشتاد و پنج گذشته بود و شهرتی تمام داشت که هر فرزندی که پیش او قرآن میخواند و حدیث قرائت میکرد بدولت و اقبال میرسید. بنا برین پدرم مرا با فقیه عبدالصمد از طوس به نشابور بود فرستاد تا در مجلس آن بزرگوار به استفاده و تعلم مشغول گشتم و او را با من نظر عنایت و عاطفتی و مرا بخدمت او الفت و مؤانستی تمام پیدا شد چنانکه مدت چهار سال در خدمت او بسر بردم و حکیم عمر خیام و مخذول ابن صباح دو نورسینه بودند در آن مجلس تخمینا با من همسال باجودت فهم و قوت طبع در غایت کمال و با من اختلاط میکردند. و چون از مجلس امام بیرون آمدمی در مرافقت من می آمدند و با یکدیگر درس گذشته را اعاده می نمودیم. حکیم عمر نشابور الاصل بود و پدر حسین صباح که علی نام داشت شخصی متزهده، متسید، بد مذهب، خبیث العقیده بود و در مملکت ری اقامت داشت.....

..... القصة آن مخذول با من و خیام گفت که اشتهار تمام

دارد که شاگردان امام موفق بدولت میرسند اکنون شك نیست که
 اگر همه نرسیم يك كس از ما خواهد رسید . در این صورت شرط
 و پیمان ما چه گونه خواهد بود؟ گفتم هر چه فرمائی . گفت عهد
 میکنیم که هر کرا دولتی مرزوق گردد علی السویه در میان رفیقان
 مشترك باشد و صاحب آن دولت ترجیحی نکند . — گفتم : چنین
 باشد بر این جمله معاهده واقع شد تا روزگاری بر این بگذشت
 و من از خراسان بماوراءالنهر و غزنین و کابل آمدم چون معاودت
 نموده متقدم و کانل امور گشتم در دور سلطنت الپ ارسلان حکیم
 عمر خیام آمد بنزد من آنچه از لوازم حسن عهد و مراسم وفا
 باشد بجای آوردم و مقدم او را بموجب اعزاز و اکرام تلقی نمودم
 و بعد از آن گفتم مرد صاحب کمال چون تو کسی ملازم مجلس
 سلطان می باید بود ، چه بمعهود مجلس امام موفق منصب مشترك است
 شرح فضایل تو را باسلطان بگویم و حال دزایت و کفایت تو را بنوعی
 در ضمیر وی متمکن گردانم که همچون من بدرجه اعتبار رسی .
 حکیم گفت : عیوق شریف و نفس کریم و طینت خجسته و همت
 بلند تو را بر اظهار این مطالب ترغیب می کند و الا چون من
 ضعیفی را چه حد آنکه وزیر مشرق و مغرب باوی این چنین تواضعها
 کند و هیچ شکی نیست که در این تملقات صادقی نه متکلف و
 امثال این بجنب علوشان و رنعت مکان تو مقداری ندارد . ولکن
 حقوق احسان تو نزد من متکثر است و اگر همه عمر در مقام
 شکر باشم از عهده این مکرمت که اکنون میفرمائی بیرون نتوانم
 آمد و مرا متمنی و مبتغی آنست که همیشه با تو در مقام حسن
 عبودیت باشیم و این مرتبه که مرا بان دلالت می فرمائی اقتضای آن
 نمیکند چه بجنب غالب مقتضی کفران نعمت است العیاذ بالله .